دوفصلنامه جامعه شناسی تاریخی
دوره ۱۷، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۵
مقاله پژوهشی، صص ۱۴۷-۱۶۹

نقش لمپن‌پرولتاریا در فروپاشی هژمونی ملی در ایران: تحلیلی گرامشیایی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش

زهرا طاهری *[۱]، عبدالله طاهری [۲]

۱ پژوهشگر پسا دکتری تاریخ ایران اسلامی گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران،تهران،ایران
۲ استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی،دانشگاه فرهنگیان،تهران،ایران

چکیده

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ صرفاً یک دگرگونی سیاسی در ساختار قدرت ایران نبود؛ بلکه نقطه‌عطفی در تاریخ اجتماعی – ایدئولوژیک کشور به شمار می‌آید که در آن هژمونی ملی، متشکل از ائتلاف نیروهای ضدامپریالیست، روشنفکران مستقل، طبقه متوسط شهری و رهبری دولت ملی دکتر محمد مصدق، دچار فروپاشی شد. این مقاله با اتکا به چهارچوب نظری آنتونیو گرامشی به بررسی نقش لمپن‌پرولتاریا در این فرایند گسست هژمونیک می‌پردازد. در این پژوهش، لمپن‌پرولتاریا به‌طور نظری به قشرهایی حاشیه‌ای و فاقد جایگاه منسجم در فرایند تولید و سازمان‌یافتگی طبقاتی اطلاق می‌شود و به‌طور عملیاتی، در مورد ایرانِ دهه ۱۳۳۰، گروه‌هایی مدنظرند که در شبکه‌های غیررسمی شهری و فعالیت‌های خیابانی حضور داشتند و در جریان ۲۸ مرداد در بسیج سیاسی و خشونت خیابانی مشارکت کردند این گروه، در نظریه گرامشی معمولاً نیرویی منفعل یا ابزاری در خدمت نیروهای ضدهژمونیک تلقی می‌شود؛ اما در بستر تحولات ایران دهه ۱۳۳۰، این قشر به‌واسطه بحران‌های ساختاری، تضعیف پایگاه اجتماعی دولت ملی و دخالت نیروهای خارجی به نیرویی سازمان‌یافته و اثرگذار در تغییر توازن قدرت بدل شد. روش این پژوهش تاریخی – تحلیلی و با استفاده از منابع آرشیوی، متون تاریخی و چهارچوب مفاهیم گرامشی انجام شده است.

تحلیل مقاله نشان می‌دهد که گروه‌های موسوم به لمپن، شامل بیکاران شهری، اوباش محلی، عناصر مرتبط با زورخانه‌ها، چاقوکشان و گروه‌های شبه‌نظامی تحت رهبری چهره‌هایی چون شعبان جعفری در هماهنگی با نهادهای امنیتی داخلی و با حمایت مالی و لجستیکی خارجی به خیابان‌ها آورده شدند تا از طریق اعمال خشونت سازمان‌یافته، ایجاد هراس عمومی، تخریب اجتماعات سیاسی، حمله به دفاتر مطبوعات مستقل و ایجاد اغتشاش، بستر فروپاشی هژمونی ملی را فراهم کنند. از منظر گرامشی، این فرایند را می‌توان در پیوند با بحران هژمونی و شکاف در ائتلاف اجتماعیِ حامی دولت بررسی کرد. «سرمایه‌داری وابسته» در این مقاله نیز به وابستگی ساختاری اقتصاد پساکودتا به

نویسنده مسئول: *Email: zahra.taheri@edu.ikiu.ac.ir

سرمایه و حمایت غرب، به‌ویژه در بازآرایی اقتصاد نفتی، اشاره دارد. آلمان نازی و شیلی ۱۹۷۳ نیز صرفاً به‌عنوان موارد مقایسه‌ای محدود برای سنجش بسیج نیروهای خیابانی در بحران‌های هژمونی انتخاب شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: لمپن‌پرولتاریا؛ آنتونیو گرامشی؛ کودتای ۲۸ مرداد؛ بحران مشروعیت؛ بسیج اجتماعی؛ پهلوی

مقدمه

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یکی از نقاط عطف تاریخی ایران در سده بیستم است که نه‌تنها ساختار سیاسی کشور را به طور بنیادینی دگرگون کرد؛ بلکه بر مناسبات اجتماعی و فرهنگی نیز تأثیراتی عمیق و ماندگار برجای گذاشت. این مقاله بررسی می‌کند که حمایت نیروهای خارجی، از جمله سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا و سرویس اطلاعاتی بریتانیا و همکاری برخی نیروهای داخلی، چگونه در کنار عوامل سیاسی و اجتماعی داخلی بر روند بحران هژمونی ملی اثر گذاشتند. هژمونی ملی در اینجا به معنای اتحاد و همبستگی اجتماعی – سیاسی نیروهای متنوعی است که در پی ایجاد ساختار قدرتی مشروع، مستقل و مردمی بودند. فروپاشی این هژمونی، به‌ویژه در بستر بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن دوره، زمینه را برای بازسازی نظم سلطنتی و نظام وابسته به قدرت‌های استعماری فراهم کرد.

بااین‌حال، یکی از جنبه‌های کمتر تحلیل‌شده در مطالعات مربوط به کودتا، نقش فعال طبقات فرودست، به‌ویژه قشری است که آنتونیو گرامشی آن را «لمپن‌پرولتاریا» نامید. لمپن‌پرولتاریا به‌عنوان قشری فاقد انسجام و سازماندهی تولیدی، معمولاً در نظریه‌های مارکسیستی نیرویی منفعل، غیرسیاسی و بی‌ثبات تلقی می‌شود. این مقاله بر این فرض استوار است که چنین قشری در شرایط بحرانی، به‌ویژه در لحظه فروپاشی هژمونی، می‌تواند به ابزاری مؤثر در دستان نیروهای ضدهژمونیک بدل شود و نقشی فعال و تعیین‌کننده در تغییر مسیر سیاسی کشور ایفا کند.

در واقع، کودتای ۲۸ مرداد نمونه‌ای بارز از بسیج اجتماعی لمپن‌پرولتاریاست؛ گروه‌هایی که شامل بیکاران شهری، اوباش، اراذل و برخی شبه‌نظامیان بودند و به واسطه حمایت مالی و لجستیکی قدرت‌های خارجی و نهادهای داخلی به میدان مبارزه سیاسی وارد شدند. این نیروها با استفاده از خشونت خیابانی، ایجاد رعب و وحشت و حمله به نیروهای ملی‌گرا، نقش مهمی در تضعیف انسجام ائتلاف اجتماعیِ حامی دولت مصدق ایفا کردند. از منظر گرامشی، فروپاشی هژمونی تنها نتیجه شکست سیاسی یا نظامی نیست؛ بلکه شکست در ایجاد رضایت و مشارکت اجتماعی است و لمپن‌پرولتاریا، به‌عنوان نیرویی که می‌تواند

به‌سرعت از وضعیتی خنثی به عاملی مخرب و ضدهژمونیک بدل شود، در این فرایند اهمیتی بالا می‌یابد.

هدف اصلی این پژوهش، تحلیل انتقادی نقش لمپن‌پرولتاریا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. پرسش محوری پژوهش را می‌توان در دو سطح صورت‌بندی کرد: نخست، در سطح توصیفی – تاریخی، چگونه قشری که معمولاً به حاشیه رانده شده و فاقد انسجام طبقاتی است، توانست به یکی از نیروهای کلیدی در تخریب هژمونی ملی و بازسازی نظم سلطنتی تبدیل شود؟ دوم، در سطح نظری، چه سازکارهای مفهومّی (اعم از مقوله گرامشیایی هژمونی/بلوک تاریخی و مقوله بومی لوطی‌گری/جاهلی) برای تبیین این فرایند مناسب‌ترند و نسبت این دو دستگاه مفهومی با یکدیگر چیست؟ پاسخ به این پرسش‌ها نه‌تنها به درک بهتر فرایندهای داخلی ایران کمک می‌کند، بلکه فهم نظری ما از پویایی‌های طبقات فرودست و نقش آن‌ها در بحران‌های هژمونی را نیز تعمیق می‌بخشد. روش‌شناسی مقاله تلفیقی از تحلیل تاریخی و نظریه انتقادی است. با بهره‌گیری از منابع آرشیوی، اسناد رسمی و منتشرشده، متون تاریخی و چهارچوب مفاهیم گرامشی، تلاش شده فرایندهای سیاسی – اجتماعی آن دوران بازسازی شود. برای تحلیل تطبیقی، دو مورد مشخص، یعنی بسیج نیروهای خیابانی مرتبط با حزب نازی در آلمان در فاصله دهه ۱۹۲۰ تا تثبیت قدرت نازی‌ها و فعالیت گروه «پاتریا و لیبرتاد» در بحران منتهی به کودتای ۱۹۷۳ شیلی، انتخاب شده‌اند؛ انتخاب این موارد بر پایه شباهت تحلیلیِ وجود نیروهای خیابانی/شبه‌نظامی در شرایط بحران سیاسی و تفاوت در زمینه تاریخی و میزان مداخله خارجی صورت گرفته است. مسئله پژوهش به‌صورت مشخص، بررسی سازکارهایی است که از طریق آن‌ها نیروهای حاشیه‌ای شهری می‌توانند در شرایط بحران هژمونی به بسیج سیاسی وارد شوند.

پیشینه پژوهش

بررسی نقش لمپن‌پرولتاریا در تحولات سیاسی، به‌ویژه در بسترهای تاریخی بحرانی مانند کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از جمله حوزه‌هایی است که تاکنون کمتر به‌صورت متمرکز و نظریه‌محور مورد تحلیل قرار گرفته است. در اغلب پژوهش‌های تاریخی پیرامون این واقعه، تمرکز اصلی بر عوامل خارجی، مانند نقش سازمان‌های اطلاعاتی غربی (سیا و امآی٦) و نیز نقش نیروهای نظامی و دربار بوده است. اگرچه برخی پژوهشگران به تحرکات خیابانی و بسیج نیروهای حاشیه‌ای جامعه در روزهای منتهی به کودتا اشاره کرده‌اند، تحلیل نظری این نیروها در قالب مفاهیمی چون «لمپن‌پرولتاریا» و ارتباط آن با هژمونی طبقاتی، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

از میان معدود آثاری که به نقش گروه‌های حاشیه ای از جمله لمپن‌ها در فرایندهای سیاسی ایران پرداخته‌اند، می‌توان به آثار آبراهامیان اشاره کرد که به صورت گذرا از بهره‌گیری سازمان سیا از اراذل‌واوباش برای ایجاد آشوب در خیابان‌ها سخن می‌گوید (Abrahamian, 2001, pp. 210-212). بااین‌حال، رویکرد او بیشتر توصیفی است و تحلیل نظری گرامشیایی در آن به چشم نمی‌خورد. اثر مهم‌تر و متمرکزتر در این زمینه، پژوهش علی رهنما با عنوان «پشت‌پرده کودتای ۱۹۵۳ ایران: اراذل، مرتدان، سربازان و جاسوسان» است که به‌طور مبسوط به بازسازی شبکه اجتماعی اوباش، جاهلان و گروه‌های خیابانی درگیر در کودتا، از جمله نقش شعبان جعفری و جاهلان نزدیک به آیت‌الله بهبهانی، پرداخته است (Rahnema, 2014, pp. 210-245 ؛ برای نقدی بر برخی مفروضات این اثر ر.ک. Mokhtari, ۲۰۱۶). همچنین آثار برخی پژوهشگران حوزه جامعه‌شناسی سیاسی نظیر حسین بشیریه در «کتاب موانع توسعه سیاسی ایران» به تحلیل ساختار طبقاتی و تضادهای ایدئولوژیک در ایران معاصر پرداخته‌اند؛ اما مفهوم لمپن‌پرولتاریا را عمدتاً در چهارچوب مارکسیسم ارتدکس و نه خوانش گرامشیایی بررسی کرده‌اند (بشیریه، ۱۳۸۷: ۱۳۶).

سهمی که تاکنون کمتر در ادبیات فارسی مورد توجه قرار گرفته، پژوهش‌های تاریخ‌نگاری اجتماعی است که مستقیماً به بازسازی زندگی و کارکرد لوطیان و جاهلان تهران در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ پرداخته‌اند؛ برای نمونه، مجتبی زاده‌محمدی در کتاب «لومپن‌ها در سیاست عصر پهلوی» (۱۳۸۵) روند شکل‌گیری، سازماندهی و افول تدریجی این گروه‌ها را در نظام سیاسی پهلوی دوم بازسازی می‌کند و علی‌اکبر اکبری در اثر پیشگامانه «لمپنیسم» (۱۳۵۲) از نخستین کوشش‌های فارسی‌زبان برای مفهوم‌پردازی جامعه‌شناختی این پدیده است. غلامرضا نجاتی نیز در «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» (۱۳۶۵) شرح مستندی از حضور اوباش سازمان‌یافته در روز کودتا به دست می‌دهد. در پژوهشی متأخرتر، مصطفی لعل‌شاطری و هادی وکیلی (۱۳۹۹) در مقاله «نقش روسپیان شهر نو در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» بُعدی جنسیتی از بسیج نیروهای حاشیه‌ای را آشکار می‌سازند که در ادبیات غالباً مردانه‌محور این حوزه مغفول مانده بود.

در حوزه نظری، مطالعات گرامشی در ایران بیشتر بر مفهوم «هژمونی» و رابطه آن با قدرت سیاسی و جامعه مدنی متمرکز بوده‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۳؛ نقیب‌زاده، ۱۳۹۰)، درحالی‌که پیوند این مفهوم با فرایندهای فروپاشی هژمونی، به‌ویژه از طریق نقش‌آفرینی نیروهای لمپنی، مغفول مانده است. در پژوهش‌های تطبیقی نیز معمولاً نقش لمپن‌پرولتاریا در سرکوب جنبش‌های مردمی در کشورهای دیگر، نظیر شیلی (۱۹۷۳) یا مصر (۲۰۱۳)، مورد توجه قرار گرفته است؛ اما چنین نگاهی کمتر بر تجربه ایران اعمال شده است. از سوی

دیگر، انتشار تدریجی اسناد منتشر شده دولت آمریکا از دهه ۲۰۰۰ به این‌سو، به‌ویژه اعتراف رسمی سازمان سیا در سال ۲۰۱۳ به نقش خود در طراحی و اجرای عملیات موسوم به «تی‌پی‌آژاکس» و استخدام برخی از بدنام‌ترین اوباش تهران برای برانگیختن آشوب‌های خیابانی، امکان مستندسازی دقیق‌تر نقش نیروهای لمپنی را فراهم آورده است. به‌گفته روزنامه‌نگار مالکوم بایرن[1] ویراستار این مجموعه اسناد در آرشیو امنیت ملی، این سند «اولین اعتراف رسمی سیا» به نقش خود در کودتا به شمار می‌رود (نقل‌شده در BBC, ۲۰۱۳؛ CNN, ۲۰۱۳). این اسناد، همراه با مجلد رسمی «روابط خارجی ایالات متحده»که در سال ۲۰۱۷ توسط وزارت امور خارجه آمریکا منتشر شد (U.S. Department of State, 2017) ، مبنای تجربی محکم‌تری برای پژوهش‌های آتی در این حوزه فراهم می‌کند. پژوهش حاضر با تمرکز بر نقش لمپن‌پرولتاریا در کودتای ۲۸ مرداد و با بهره‌گیری از چهارچوب مفهومی آنتونیو گرامشی و باتکیه‌بر این اسناد تازه در دسترس و نیز ادبیات نوظهور تاریخ‌نگاری اجتماعی فارسی و انگلیسی، می‌کوشد دو خلأ مشخص را پر کند: نخست، پیوند دادن تحلیل بحران هژمونی با بررسی نیروهای حاشیه‌ای و شبکه‌های قدرت غیررسمی؛ دوم، تفکیک تحلیلیِ لمپن‌پرولتاریا از مقولات بومیِ لوطی/جاهل و از مفهوم رئیس باند/حامی محلی.

مبانی نظری و چهارچوب مفهومی

آنتونیو گرامشی، فیلسوف و نظریه‌پرداز مارکسیست ایتالیایی، مفهوم «هژمونی» را سازکاری چندلایه برای توضیح چگونگی تثبیت و تداوم رهبری اجتماعی و سیاسی می‌داند؛ در این چهارچوب، سلطه فقط به اعمال اجبار وابسته نیست، بلکه به توانایی یک گروه برای ایجاد رضایت، تولید معنا و سازماندهی ائتلاف‌های اجتماعی نیز وابسته است(Gramsci, 1971, p. 12) ؛ بنابراین، هژمونی را باید رابطه‌ای پویا میان اجبار و رضایت دانست که در نهادهای جامعه مدنی، فرهنگ، رسانه و سازمان‌های سیاسی بازتولید می‌شود. در شرایط بحران، هنگامی که توانایی گروه مسلط برای حفظ رضایت و ائتلاف اجتماعی کاهش می‌یابد، شکاف میان جامعه سیاسی و جامعه مدنی می‌تواند افزایش یابد و امکان بسیج نیروهای رقیب یا حاشیه‌ای فراهم شود(Forgacs, 2000, p. 87) . این تعریف، مبنای استفاده مقاله از مفهوم بحران هژمونی در تحلیل ۲۸ مرداد است.

گرامشی مفهوم «بلوک تاریخی» را برای توصیف اتحاد چندطبقه‌ای که هژمونی را حفظ می‌کند به‌کار می‌برد؛ این بلوک شامل «جامعه مدنی» (نهادهای فرهنگی، آموزشی، رسانه‌ای) و «جامعه سیاسی» (دولت و

1. Malcom Byrne

دستگاه سرکوب) است که در تعامل با هم ساختار هژمونیک را تثبیت می‌کنند. (Gramsci, 1971, pp. 57-58) از نظر او، هژمونی فرایندی فعال و دائمی است که نیازمند اقناع و مشارکت فعال گروه‌های فرودست جامعه است و هرگونه تزلزل در این فرایند می‌تواند به بحران و فروپاشی هژمونی بیانجامد (Williams, 1977, p. 112). در نظریه گرامشی، لمپن‌پرولتاریا قشری «بی‌ریشه» است که نه تولیدکننده است و نه با انسجام طبقاتی و آگاهی انقلابی (Gramsci, 1971, p. 125). این قشر غالباً در حاشیه جامعه قرار دارد و از نظر گرامشی به‌عنوان نیرویی «خنثی» یا «منفعل» شناخته می‌شود که می‌تواند در شرایط خاص به‌عنوان ابزاری برای سرکوب نیروهای مترقی یا مخالف عمل کند (Della Porta, 1995, p. 45).

بااین‌حال، گرامشی تأکید می‌کند که لمپن‌پرولتاریا در دوره‌های بحران هژمونی به‌واسطه فقدان انسجام و آگاهی طبقاتی، می‌تواند به نیروهای ضدهژمونیک بپیوندد و نقشی فعال در تخریب ساختارهای هژمونیک ایفا کند (Morton, 2007, p. 98). از این منظر، لمپن‌پرولتاریا نه صرفاً نیرویی منفعل، بلکه ابزاری بالقوه برای بازیگران سیاسی است که می‌خواهند نظم اجتماعی موجود را برهم زنند یا بازسازی کنند. شایان ذکر است که مفهوم لمپن‌پرولتاریا پیش از گرامشی نیز در آثار مارکس[2] و انگلس[3]، به‌ویژه در تحلیل کودتای لویی بناپارت در فرانسه، صورت‌بندی شده بود؛ مارکس این قشر را «زباله انسانی همه طبقات» می‌خواند که بناپارت از آن به‌عنوان «گارد جامعه ۱۰ دسامبر» برای سرکوب مخالفان استفاده کرد (Marx, 1852/1963, p. 75). فرانتس فانون[4] نیز در تحلیل جوامع پسااستعماری، برخلاف مارکس، به ظرفیت انقلابی بالقوه لمپن‌پرولتاریا در شرایط استعمارزدایی اشاره می‌کند (Fanon, 1963, p. 129)، تمایزی نظری که نشان می‌دهد نقش این قشر در فرایندهای سیاسی، متغیر و وابسته به زمینه تاریخی – اجتماعی خاص هر مورد است نه ثابت و از پیش‌تعیین‌شده.

در زمینه تحلیل کودتای ۲۸ مرداد، فهم نقش لمپن‌پرولتاریا از منظر گرامشی به ما امکان می‌دهد پیچیدگی‌های بسیج این گروه در خدمت قدرت‌های داخلی و خارجی و نیز نقشی را که در تضعیف انسجام ائتلاف حامی دولت مصدق داشت، بررسی کنیم. در این مقاله، «بلوک تاریخی ملی» به‌عنوان یک تشکل رسمی یا یک سازمان واحد فرض نمی‌شود؛ بلکه مفهومی تحلیلی برای اشاره به پیوند میان نیروهایی است که با وجود تفاوت‌های سازمانی در دوره ملی‌شدن نفت حول مطالباتی مانند حاکمیت ملی، استقلال

2. Karl Marx (1818–1883)
3. Friedrich Engels (1820–1895)
4. Frantz Fanon (1925–1961)

اقتصادی و محدود کردن نفوذ خارجی همگرایی داشتند.

بُعد بومی مفهوم لمپن در ایران: لوطی‌گری، جاهلی و نظریه راکت

یکی از کاستی‌های رایج در به‌کارگیری مکانیکیِ مفهوم اروپامحورِ لمپن‌پرولتاریا برای تحلیل جامعه ایرانی، نادیده‌گرفتن تفاوت میان سه سطح مفهومی است: نخست، «لمپن‌پرولتاریا» که یک مقوله نظری با خاستگاه مارکسی است و به موقعیت اجتماعی – اقتصادی و میزان سازمان‌یافتگی طبقاتی اشاره دارد؛ دوم، «لوطی/جاهل» که مقولاتی اجتماعی و تاریخی خاص جامعه ایران‌اند و لزوماً با تعریف مارکسی لمپن‌پرولتاریا منطبق نیستند؛ و سوم، «رئیس باند/حامی محلی» که برای توضیح شکل سازمان قدرت غیررسمی، رابطه حامی – پیرو و اقتدار محلی به‌کار می‌رود. اُلمو گولتس در پژوهشی مشخصاً درباره کودتای ۲۸ مرداد استدلال می‌کند که لوطیانِ سرشناسی چون طیب حاج‌رضایی و شعبان جعفری را نمی‌توان صرفاً در قالب مقوله انتزاعیِ لمپن‌پرولتاریای مارکسی جای داد؛ زیرا آنان، برخلاف تصویر فردی فاقد جایگاه اجتماعی، در شبکه‌های محلی خود از منزلت، اقتدار غیررسمی و کارکرد حمایتی – حفاظتی برخوردار بودند. (Gölz, 2019, p. 179)گولتس باتکیه‌بر «نظریه راکت» ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنو نشان می‌دهد که این چهره‌ها بیشتر به«رئیس باند» یا «حامی محلی» شباهت داشتند تا به تصویر کلاسیکِ لمپنِ بی‌ریشه و فاقد سازمان. [۵]

این خوانش با یافته‌های علی رهنما همسوست: او نیز نشان می‌دهد که بسیج جاهلان جنوب شهر تهران در روز کودتا نه یک عمل خودجوش و آشفته، بلکه فرایندی نسبتاً سازمان‌یافته بود که از طریق شبکه‌های محلیِ زورخانه‌ای و ارتباط با برخی روحانیون صورت گرفت (Rahnema, 2014, pp. 210-245). به بیان دیگر ، آنچه در ادبیات گرامشیایی به‌عنوان «فقدان انسجام سازمانی» لمپن‌پرولتاریا توصیف می‌شود در بافتار ایرانی باید با احتیاط بیشتری به‌کار رود: لوطیان و جاهلان تهران در دهه ۱۳۳۰ فاقد آگاهی طبقاتی به معنای مارکسیستی کلاسیک بودند؛ اما از انسجام شبکه‌ای، سلسله‌مراتب غیررسمی و کارکردهای اجتماعیِ معینی (داوری محلی، حمایت از اهالی محله، برگزاری مراسم مذهبی) برخوردار بودند که آنان را از توده‌ای صرفاً بی‌شکل متمایز می‌ساخت (زاده‌محمدی، ۱۳۸۵: ٤٥–٥٢). ترکیب این دو

5. Racket theory

؛ مفهومی برگرفته از فلسفه اجتماعی مکتب فرانکفورت (هورکهایمر و آدورنو) که سازمان‌های غیررسمیِ قدرت را نه بر پایه تولید، بلکه بر پایه کنترل و حمایت (در ازای باج یا وفاداری) تبیین می‌کند.

چهارچوب – هژمونی گرامشیایی در سطح کلانِ ساختار قدرت و نظریه راکت/لوطی‌گری در سطح خردِ کنش عاملان محلی – امکان تبیینی چندسطحی و دقیق‌تر از فرایند کودتا فراهم می‌آورد که در ادامه مقاله به‌کار گرفته می‌شود.

زمینه تاریخی و سیاسی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، یکی از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران، نمایانگر پیچیدگی‌های عمیق ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشور در میانه قرن بیستم است. این رویداد نه‌تنها نقطه پایان یک دوره تاریخی، بلکه آغازگر مرحله‌ای جدید در روند سلطه استعماری و بازتولید نظم سیاسی وابسته به قدرت‌های خارجی بود. برای درک بهتر کودتا و نقش نیروهای اجتماعی مختلف، از جمله لمپن‌پرولتاریا، لازم است زمینه‌های تاریخی و سیاسی که به این بحران منجر شدند به دقت بررسی شوند.

ایران در دهه‌های ابتدایی قرن بیستم با تحولات اساسی مواجه بود که ریشه در فرایند مدرنیزاسیون نامتوازن[۶] داشت. رژیم پهلوی دوم می‌کوشید با تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی و توسعه صنایع نفتی، زمینه‌های اقتصادی مدرن را فراهم آورد؛ اما این تلاش‌ها همزمان با تضادهای عمیق اجتماعی همراه بود (Abrahamian, 1982, p. 150). نظام سیاسی سنتی و سلسله‌مراتبی که بر پایه قدرت سلطنت و ارباب‌رعیتی شکل گرفته بود، با رشد طبقات جدیدی مانند طبقه متوسط شهری، کارگران و نیز طبقات فرودست و حاشیه‌نشین در تضاد قرار گرفت(Katouzian, 2009, pp. 172-175).

از سوی دیگر، رشد ملی‌گرایی و مبارزه برای استقلال اقتصادی، به‌ویژه در قالب جنبش ملی‌کردن صنعت نفت، نمایانگر تحولات اجتماعی – سیاسی پیچیده‌ای بود که بلوک‌های تاریخی جدیدی را شکل می‌داد (Cronin, 2013, p. 98). این بلوک تاریخی که به رهبری دکتر محمد مصدق شکل گرفت، ترکیبی از نیروهای ملی‌گرا، طبقه متوسط، روشنفکران و بخشی از طبقه کارگر بود که خواهان کاهش سلطه خارجی و ایجاد حاکمیت ملی بودند؛ بنابراین، معیار استفاده از مفهوم بلوک تاریخی در اینجا، وجود پیوند

---

٦ . منظور از «مدرنیزاسیون نامتوازن و ناقص» در این مقاله، توصیف یک فرایند تاریخی است که در آن برخی نهادها و زیرساخت‌های مدرن توسعه یافتند؛ درحالی‌که این تغییرات هم‌زمان با تداوم روابط اجتماعی و سیاسی سنتی و توزیع نامتوازن منافع و ظرفیت‌های اقتصادی همراه بود؛ این اصطلاح در اینجا به‌عنوان یک مفهوم تحلیلی به‌کار می‌رود، نه یک عنوان ثابت یا اصطلاح رسمی تاریخی.(ر.ک آبراهامیان،۱۳۸۷: ۱۵۰؛ کاتوزیان،۱۳۸۳: ۱۷۲–۱۷۵).

میان منافع مشترک، رهبری و جهت‌گیری فکری – سیاسی مشترک در یک مقطع تاریخی مشخص است، نه صرف حضور هم‌زمان گروه‌های متفاوت.

نظریه گرامشی و مفهوم هژمونی ملی

در چهارچوب نظری آنتونیو گرامشی، هژمونی به معنای شکل‌گیری و حفظ انسجام اجتماعی – سیاسی است که از طریق ایجاد رضایت و حمایت بخش‌های مختلف جامعه از ساختار حاکم ایجاد می‌شود (Gramsci, 1971, pp. 57-59). هژمونی ملی در ایران به معنای اتحاد نیروهای مختلف اجتماعی تحت پرچم استقلال و عدالت اجتماعی بود که بلوک تاریخی ملی مصدق می‌کوشید آن را تحقق بخشد.

بااین‌حال، حفظ هژمونی مستلزم توانایی سازماندهی سیاسی و ایجاد رضایت گسترده در میان طبقات مختلف بود. ضعف در این زمینه و وجود تضادهای درونی بلوک تاریخی به بحران مشروعیت انجامید (Forgacs, 2000, p. 115). این بحران مشروعیت به فرصتی برای نیروهای ضدهژمونیک، از جمله سلطنت‌طلبان و قدرت‌های خارجی، برای مداخله و تخریب انسجام بلوک تاریخی بدل شد.

در سال‌های منتهی به کودتا، فشارهای خارجی، به‌ویژه از سوی بریتانیا و ایالات متحده، برای حفظ منافع نفتی و جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی در منطقه تشدید شد (Gasiorowski, 1987, p. 263). بریتانیا که تا پیش از ملی‌شدن نفت، کنترل انحصاری منابع نفتی ایران را در دست داشت در پی احیای این کنترل بود و از این رو با هماهنگی آمریکا و سازمان سیا، برنامه کودتا موسوم به عملیات «آژاکس» را طراحی کرد (Kinzer, 2003, pp. 132-135). اسناد رسمی افشاشده وزارت امور خارجه ایالات متحده که سرانجام در سال ۲۰۱۷ منتشر شدند، جزئیات مرحله‌به‌مرحله طراحی و اجرای این عملیات را تأیید می‌کنند (U.S. Department of State, 2017).

از سوی دیگر، اقتصاد ایران با مشکلات عمیقی مواجه بود؛ فساد گسترده، نابرابری‌های شدید اقتصادی و بیکاری[۷] در میان طبقات پایین، به‌ویژه در شهرها، شرایط را برای نارضایتی اجتماعی فراهم کرده بود (کاتوزیان،۱۳۸۳: ۱۸۷). این شرایط اقتصادی بحرانی، به‌ویژه در میان طبقات فرودست شهری، زمینه را

۷ . برای پرهیز از تعمیم، این مقاله میان «وجود بیکاری و فشار اقتصادی» به‌عنوان زمینه اجتماعی و «مشارکت مستقیم بیکاران در کودتا» به‌عنوان یک ادعای تجربی تمایز می‌گذارد. شواهد مورد استفاده برای بخش نخست عمدتاً از مطالعات تاریخی و اقتصادی موجود گرفته شده است.(ر.ک.کاتوزیان،۱۳۸۳: ۱۸۷)

برای جذب نیروهای لمپن‌پرولتاریا به فعالیت‌های سیاسی خشونت‌آمیز فراهم آورد. از منظر گرامشیایی، پیامد فوری این بسیج خیابانی را می‌توان در تضعیف ظرفیت سازمان‌یابی و انسجام نیروهای حامی دولت مصدق بررسی کرد. هنگامی که احزاب، مطبوعات و دیگر نهادهای جامعه مدنی زیر فشار خشونت و اجبار قرار گرفتند، امکان تولید رضایت و سازماندهی سیاسیِ مستقل نیز تضعیف شد. در این معنا، بسیج نیروهای حاشیه‌ای بخشی از فرایند تشدید بحران هژمونی بود، نه علت یگانه آن. شواهد تاریخی همچنین نشان می‌دهد که پس از کودتا، بخشی از این شبکه‌ها در ساختارهای امنیتی و گروه‌های فشار ادامه فعالیت دادند؛ بنابراین، نقش آنان را می‌توان از یک بسیج مقطعی به رابطه‌ای پایدارتر میان قدرت رسمی و شبکه‌های غیررسمی پیوند داد.(Behrooz, 2000, pp. 148-153)

در خودِ روز ۲۸ مرداد، کنش خیابانی به حمله به دفاتر احزاب ملی‌گرا، ایجاد آشوب، تخریب برخی مراکز و فشار بر نیروهای حامی دولت انجامید. منابع تاریخی مورد استناد مقاله، از حضور جاهلان، لوطی‌ها و گردن‌کلفت‌های اجیرشده در این اقدامات گزارش می‌دهند(Gasiorowski, 1987, pp. 275-278). در اینجا باید میان «نقش میدانی» و «عامل تعیین‌کننده» تفاوت گذاشت: نیروهای خیابانی یکی از کارگزاران عملیاتی کودتا بودند و عملکرد آنان در کنار نقش نظامیان، پلیس، شبکه‌های سیاسی، دربار و سازمان‌های اطلاعاتی خارجی معنا پیدا می‌کند. این تمایز مانع از آن می‌شود که روایت تاریخی مقاله، نقش نیروهای حاشیه‌ای را جایگزین کل سازکار کودتا کند.

در روزهای منتهی به کودتا، بحران سیاسی دولت مصدق با رقابت میان نیروهای ملی‌گرا، دربار، شبکه‌های سیاسی مخالف و بازیگران خارجی همراه بود. در همین زمینه، بخشی از نیروهای حاشیه‌ای شهری، از جمله جاهلان محلات جنوب تهران و شبکه‌های وابسته به زورخانه‌ها و روابط محلی، قابلیت بسیج خیابانی پیدا کردند. پژوهش رهنما نشان می‌دهد که بخشی از تظاهرات‌کنندگان روز کودتا از همین شبکه‌های محلی و در ارتباط با برخی روحانیون بسیج شده بودند؛ بنابراین، «لمپن» در این روایت تاریخی نه نام همه طبقات فرودست، بلکه عنوانی تحلیلی برای بخشی از کنشگران حاشیه‌ای است که از طریق شبکه‌های غیررسمی وارد کنش سیاسی شدند(Rahnema, 2014, pp. 210-245). این نیروها نه در خلأ، بلکه در پیوند با شبکه‌هایی از قدرت سیاسی، امنیتی، مذهبی و محلی وارد میدان شدند. از این منظر، مسئله اصلی صرفاً حضور اوباش در خیابان نیست؛ بلکه باید توضیح داد که چگونه شبکه‌های غیررسمیِ بسیج، در شرایط بحران سیاسی به سازکار اعمال قدرت در عرصه عمومی تبدیل شدند (Abrahamian, 1982, pp. 210-220).

نقش لمپن‌پرولتاریا در کودتا: خوانش گرامشیایی از نیروهای حاشیه‌ای در بحران هژمونی

در دهه ۱۳۲۰ و اوایل دهه ۱۳۳۰، شهرنشینی در تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران با سرعتی فزاینده رشد کرد، بی‌آنکه زیرساخت‌های لازم برای جذب اقتصادی مهاجران روستایی فراهم باشد. نتیجه این فرایند، شکل‌گیری قشری از حاشیه‌نشینان بود که نه در اقتصاد سنتی جایی داشتند و نه در ساختار صنعتی نوظهور کشور. بسیاری از این افراد به فعالیت‌های غیررسمی همچون دلالی، قمار، قاچاق، گرداندن قهوه‌خانه‌ها و کسب‌های غیررسمی روی آوردند. در دل همین قشر، آنچه بعدها در تاریخ‌نگاری به‌عنوان «اراذل‌واوباش سیاسی» ثبت شد، شکل گرفت (Abrahamian, 1982, pp. 210-215).

با اتکا به مفاهیم گرامشی، طبقات فرودست فاقد پایگاه تولیدی مستعد آن‌اند که به ابزار نیروهای سلطه‌گر بدل شوند، مشروط بر آنکه ائتلافی میان آن‌ها و جناحی از طبقه حاکم شکل گیرد. در کودتای ۲۸ مرداد، این ائتلاف با عاملیت سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) و سرویس اطلاعاتی بریتانیا (ام‌آی۶) و مشارکت دربار و برخی نهادهای امنیتی داخلی، پدید آمد. این بلوک تاریخی جدید با بسیج لمپن‌ها در خیابان، فضای عمومی را تصاحب کرد و دولت دکتر محمد مصدق را سرنگون ساخت (Kinzer, 2003, pp. 126-132). پژوهش تفصیلی علی رهنما باتکیه‌بر اسناد و مصاحبه‌های میدانی نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از تظاهرات‌کنندگان روز کودتا نه از میان طبقه متوسط سیاسی‌شده، بلکه از میان جاهلان محلات جنوب شهر تهران و شبکه‌های نزدیک به برخی روحانیون بسیج شده بودند (Rahnema, 2014, pp. 210-245).

کودتای ۲۸ مرداد تنها یک نقطه عطف در تاریخ سیاسی معاصر ایران نیست؛ بلکه لحظه‌ای کلیدی در دگرگونی نیروهای اجتماعی فعال در صحنه سیاسی کشور محسوب می‌شود. برخلاف روایت‌های نخبه‌گرا که سیاست را صرفاً در سطح رهبران و کنشگران رسمی پیگیری می‌کنند، تحلیل گرامشیایی بر نقش «طبقات فرودست»، به‌ویژه گروه‌هایی تمرکز دارد که خارج از ساختارهای تولیدی کلاسیک قرار دارند. در این چهارچوب باید به این پرسش پرداخت که چگونه نیروهایی چون اراذل‌واوباش شهری که به‌ظاهر فاقد آگاهی سیاسی‌اند، به بازیگرانی تعیین‌کننده در سرنوشت ملی بدل شدند؟ چه سازکارهایی آنان را به ابزار بازتولید سلطه تبدیل کرد؟ و چگونه این نیروها در خدمت پروژه‌های ضددموکراتیک قرار گرفتند؟

لمپن‌پرولتاریا به‌عنوان قشری فاقد انسجام، سازماندهی و منافع مشخص اقتصادی، معمولاً در نظریه‌های مارکسیستی نیرویی منفعل و بی‌ثبات دیده می‌شود (Williams, 1977, p. 88). اما نظریه گرامشی به این قشر نگاهی پیچیده‌تر دارد و آن را در شرایط بحران هژمونی نیرویی بالقوه می‌بیند که می‌تواند به ابزار

نیروهای ضدهژمونیک تبدیل شود (Gramsci, 1971, p. 329).

در ایران، لمپن‌ها عمدتاً شامل بیکاران شهری، اراذل‌واوباش، قاچاقچیان و گروه‌های شبه‌نظامی بودند که به دلیل فقدان جایگاه اجتماعی و اقتصادی، به‌راحتی توسط نیروهای سلطنت‌طلب و قدرت‌های خارجی بسیج می‌شدند (Hagopian, 1983, p. 72). حمایت مالی، تسلیحاتی و سیاسی از این گروه‌ها موجب شد آن‌ها نقشی فعال و تعیین‌کننده در ایجاد هرج‌ومرج خیابانی، سرکوب نیروهای ملی‌گرا و تخریب انسجام بلوک تاریخی مصدق ایفا کنند.

برخلاف تصور رایج مبنی بر غیرسازمانی بودن لمپن‌ها، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این قشر به‌صورت نسبی سازمان یافته و در قالب گروه‌های گشت خیابانی، مزدوران امنیتی و شبه‌نظامیان عمل می‌کرد (Abrahamian, 1982, p. 220). این گروه‌ها که اغلب توسط سازمان‌های امنیتی و مأموران خارجی حمایت می‌شدند با خشونت خیابانی، ترور و ایجاد رعب و وحشت، نقشی کلیدی در سرکوب مخالفان داشتند. اسناد داخلی سازمان سیا که در سال ۲۰۱۳ به‌طور رسمی افشا شد، برای نخستین‌بار به صراحت تأیید کرد که این سازمان برخی از بدنام‌ترین اوباش تهران را برای برانگیختن آشوب‌های خیابانی به کار گرفت و افراد دیگری را نیز با اتوبوس و کامیون به مرکز شهر منتقل کرد تا کنترل خیابان‌ها را در دست گیرند. در بخشی از این سند داخلیِ سیا که در رسانه‌ها بازتاب گسترده یافت، آمده است که کودتای نظامی علیه مصدق و کابینه جبهه ملی او «تحت هدایت مستقیم سیا و به‌مثابه کنشی از سیاست خارجی ایالات متحده صورت گرفت» (نقل‌شده در CNN, 2013؛ National Security Archive, 2013).

این روند بسیج و سازماندهی، نمونه بارزی از نظریه گرامشی در عمل است که نشان می‌دهد لمپن‌پرولتاریا می‌تواند به‌صورت فعال و برنامه‌ریزی‌شده در فرایندهای سیاسی مشارکت کند و نقشی تعیین‌کننده در تغییر و بازسازی هژمونی ایفا کند (Morton, 2007, pp. 105-107). بااین‌حال، این «سازمان‌یافتگیِ نسبی» را باید هم‌زمان از منظر نظریه راکت نیز خواند: شبکه‌هایی که شعبان جعفری و طیب حاج‌رضایی در رأس آن‌ها قرار داشتند، نه صرفاً مجموعه‌ای پراکنده از اراذل اجیرشده، بلکه ساختارهای غیررسمیِ دارای سلسله‌مراتب داخلی، قلمرو جغرافیایی معین (محلات جنوب شهر) و روابط حامی – پیرو با نهادهای مذهبی و امنیتی بودند (Gölz, 2019, pp. 180-18).

با ورود گسترده لمپن‌پرولتاریا به صحنه سیاسی و اقدامات خشونت‌آمیز آن‌ها، انسجام بلوک تاریخی ملی به‌سرعت فرو ریخت. سرکوب فعالان ملی‌گرا، تخریب پایگاه اجتماعی احزاب و ایجاد فضای رعب و وحشت، زمینه شکست دولت مصدق را فراهم آورد(Behrooz, 2000, p. 134).

بازسازی هژمونی سلطنتی پس از کودتا، نمونه‌ای از بازتولید بلوک تاریخی جدید بود که بر پایه قدرت سلطنت، حمایت آمریکا و بریتانیا و بسیج طبقات فرودست، به‌ویژه لمپن‌ها، شکل گرفت(Gasiorowski, 1987, p. 283). این فرایند بازتولید هژمونی، در واقع نمونه‌ای از «انقلاب منفعل» در نظریه گرامشی است؛ وضعیتی که در آن تغییرات سیاسی عمده بدون تغییرات بنیادی در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی رخ می‌دهد (Gramsci, 1971, p. 280).

گرامشی دسته‌بندی رایج مارکسیستی از طبقات اجتماعی را به چالش می‌کشد و با تأکید بر مفهوم «بلوک تاریخی»، پیوند میان نیروهای اجتماعی مختلف را در ساختار هژمونیک تحلیل می‌کند. در این چهارچوب، لمپن‌پرولتاریا نه صرفاً یک طبقه مستقل، بلکه بخشی از نیروهای اجتماعی است که بسته به شرایط می‌تواند در پروژه‌های گوناگون طبقاتی مشارکت کند (Gramsci, 1971, pp. 318-327). به باور گرامشی، لمپن‌ها به دلیل موقعیت مبهمشان در ساختار تولید، فاقد قابلیت سازمان‌یابی مستقل‌اند و از این‌رو به‌سادگی در پروژه‌های اقتدارگرایانه یا ضدانقلابی ادغام می‌شوند (Forgacs, 2000, p. 92). نقش لمپن‌ها در بزنگاه‌های تاریخی همچون کودتاها ناشی از همین پویایی پیچیده است: آنان نه از طبقه حاکم‌اند و نه از طبقه کارگرِ آگاه؛ اما به‌واسطه نیاز به بقای اقتصادی و جایگاه اجتماعی، آماده پذیرش نقش‌هایی تعیین‌شده از سوی نخبگان قدرت‌اند.

سازماندهی خشونت خیابانی: از محلات به سیاست ملی

عناصر خیابانی در کنار نظامیان، پلیس، شبکه‌های سیاسی و نیروهای مرتبط با دربار یکی از کارگزاران میدانی کودتا بودند. گزارش‌های تاریخی متعدد حاکی از آن است که گروه‌هایی متشکل از جاهلان محله، لوطی‌ها و گردن‌کلفت‌های اجیرشده، در ازای پول یا وعده امتیاز، در تظاهرات ساختگی، حمله به دفاتر احزاب ملی‌گرا و آتش‌زدن کیوسک‌های روزنامه‌فروشی مشارکت داشتند (Gasiorowski, 1987, pp. 275-278). دانشنامه ایرانیکا نیز در مدخل مربوط به شعبان جعفری، نوشته هوشنگ شهابی[9]، وی را «لوطیِ نوع جاهل، ورزشکار و کارگزار سیاسی راست‌گرا از اوایل دهه ۱۳۲۰ تا اوایل دهه ۱۳۳۰» توصیف می‌کند و تأیید می‌کند که هدایت میدانی تظاهرات روز کودتا عمدتاً برعهده جاهلان نزدیک به آیت‌الله بهبهانی بود، هرچند جعفری پس از آزادی از زندان در همان روز به جمع آنان پیوست و در حمله به منزل مصدق نقش مستقیم ایفا کرد (Encyclopaedia Iranica, n.d.). این خشونت سازمان‌یافته خیابانی دقیقاً مصداق نقش لمپن‌پرولتاریا در فرایند «انقلاب منفعل» در دیدگاه گرامشی است؛ جایی که تغییرات

سیاسی از بالا تحمیل می‌شود و نیروهای اجتماعی به‌جای مشارکت فعال در تحولات تاریخی به ابزاری برای تثبیت نظم موجود تقلیل می‌یابند.

در واقع، کودتای ۲۸ مرداد نمونه‌ای از بحران هژمونی بود؛ جایی که مشروعیت نیروهای حاکم به چالش کشیده شد؛ اما به‌جای گذار به هژمونی نوین با استفاده از لمپن‌پرولتاریا و بازگشت خشونت، هژمونی پیشین بازسازی شد (Morton, 2007, pp. 109-111).

نقش لمپن‌ها در بازنمایی خیابانی کودتا بسیار فراتر از اعمال فیزیکی خشونت بود. آنان در پوشش «ملت» به خیابان آمدند؛ تظاهرات ساختگی به‌گونه‌ای مهندسی شد که افکار عمومی گمان کند مردم به‌طور طبیعی علیه مصدق برخاسته‌اند. روزنامه‌های وابسته به دربار کوشیدند این خشونت ساختگی را به‌مثابه خواست توده‌ها جلوه دهند. این وضعیت در ادبیات گرامشی به‌مثابه «هژمونی معکوس» تحلیل می‌شود؛ جایی که ابزار سرکوب نه‌تنها اعمال قدرت، بلکه تولید رضایت کاذب نیز می‌کند (Gramsci, 1971, p. 244).

بُعدی از این بسیج خیابانی که در روایت‌های غالب، عمدتاً مردانه‌محور، کمتر بازتاب یافته، مشارکت زنانِ حاشیه‌نشینِ محله شهرِ نو در وقایع روز کودتا است. پژوهش مستند مصطفی لعل‌شاطری و هادی وکیلی (۱۳۹۹) بر پایه اسناد وزارت امور خارجه و سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران نشان می‌دهد که برخی از «خانم‌رئیس‌های» این محله، از جمله ملکه اعتضادی و پری آژدان‌قزی، در کنار عناصری چون شعبان جعفری، با انگیزه کسب منافع اقتصادی و کسب وجاهت اجتماعی در بسیج معترضان و ایجاد جوّ خیابانیِ به‌ظاهر مردمی نقش مؤثری ایفا کردند (لعل‌شاطری و وکیلی، ۱۳۹۹، صص. ۱-۲). این یافته اهمیت دارد؛ زیرا نشان می‌دهد پدیده بسیج لمپنی محدود به مردان جاهل و اراذل شهری نبوده، بلکه شبکه‌ای گسترده‌تر از کنشگران حاشیه‌ایِ فاقد پایگاه طبقاتی رسمی—اعم از زن و مرد—را دربر می‌گرفته که همگی به‌واسطه وابستگی اقتصادی به شبکه‌های غیررسمی قدرت، برای مشارکت در این فرایند، «آماده‌سازی» شده بودند. این یافته حوزه‌ای است که نیازمند پژوهش مستقل و مفصل‌تر در چهارچوب مطالعات جنسیت است.

پس از کودتا، لمپن‌پرولتاریا نه‌تنها از صحنه سیاست حذف نشد؛ بلکه در ساختارهای امنیتی و شبه‌نظامی رژیم سلطنتی ادغام شد. بسیاری از سردسته‌های اراذل که در کودتا نقش داشتند، در قالب گروه‌های فشار وابسته به ساواک یا شهربانی به فعالیت ادامه دادند. این فرایند که در چهارچوب «بلوک ضدانقلابی» قابل تحلیل است به عادی‌سازی لمپن‌گری در سیاست ایران انجامید؛ میراثی که در دهه‌های

بعد نیز در قالب نیروهای چماق‌دار یا لباس‌شخصی تداوم یافت(Behrooz, 2000, pp. 148-153).

پیامدهای نظری، سیاسی و اجتماعی به‌کارگیری لمپن‌پرولتاریا در نظم سیاسی پساکودتا

گرامشی در آثار خود بر تفاوت بنیادین میان سلطه و هژمونی تأکید دارد. هژمونی از دل مشروعیت اجتماعی برمی‌خیزد و نیازمند رضایت آگاهانه طبقات فرودست است؛ اما در فقدان چنین مشروعیتی، طبقه حاکم ممکن است به «انقلاب منفعل» متوسل شود؛ وضعیتی که در آن نظم سیاسی با سرکوب و بهره‌گیری از نیروهای غیرهمگن و گسسته از بدنه اجتماعی ادامه می‌یابد .(Gramsci, 1971, p. 110)

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را باید نقطه آغاز چنین وضعیتی در ایران مدرن دانست. حکومت پساکودتا فاقد پایه اجتماعی و رضایت عمومی بود و برای حفظ قدرت ناگزیر به اتکا بر ابزارهای شبه‌اجتماعی، همچون لمپن‌پرولتاریا، شد. نیروهایی که نه دارای ریشه طبقاتی منسجم بودند و نه پروژه سیاسی مشخصی داشتند؛ اما به دلیل آمادگی برای خشونت و تبعیت از مراکز قدرت، به‌عنوان پیاده‌نظام سرکوب مورد بهره‌برداری قرار گرفتند (آبراهامیان، ۱۳۸۷، ص. ۱٤۸).

یکی از مهم‌ترین پیامدهای به‌کارگیری لمپن‌ها در فرایندهای سیاسی، تضعیف آگاهی و اراده جمعی است. گرامشی نقش روشنفکران ارگانیک[8]را در ارتقای آگاهی و بسیج عقلانی توده‌ها برجسته می‌کند؛ اما در کودتای ۲۸ مرداد، شاهد فرایندی وارونه هستیم: تحمیق سیستماتیک توده‌ها از طریق بسیج نیروهای لمپن و گسترش رسانه‌های تحریف‌گر، به‌منظور خلق تصویری جعلی از افکار عمومی.

نقش روزنامه‌های وابسته، شایعه‌سازی‌ها و نمایش‌های خیابانی که در آن‌ها نیروهای لمپن تحت عنوان «ملت» ظاهر شدند از نمونه‌های برجسته مهندسی افکار عمومی در خاورمیانه قرن بیستم به شمار می‌رود (Kinzer, 2003, pp. 134-137). در چنین فضایی، اراده مردم نه بازتاب‌دهنده خواست آنان، بلکه محصول القائات از بالا شد.

گرامشی نسبت به خطر «سیاسی‌شدن خشونت» در غیاب هژمونی هشدار می‌دهد. او معتقد است هنگامی که مشروعیت به‌جای تکیه بر گفت‌وگو و اقناع، بر خشونت فیزیکی و کنترل بدن‌ها استوار شود، سیاست به حوزه‌ای از جنگ دائمی و بی‌پایان تبدیل می‌شود (Forgacs, 2000, p. 183). در ایران پس از کودتا، نیروهای لمپن نه‌تنها در لحظه سرنگونی دولت مصدق به کار گرفته شدند؛ بلکه پس از آن نیز

8. Organic intellectuals

در نظریه گرامشی، قشری از روشنفکران که از دل یک طبقه اجتماعی برمی‌خیزند و کارکرد آنان سازمان‌دهی فکری و اخلاقیِ آن طبقه در تقابل با «روشنفکران سنتی» است.

به‌عنوان ابزار سرکوب معترضان، روشنفکران، فعالان چپ و حتی چهره‌های ملی‌گرا مورد استفاده قرار گرفتند. ایجاد جو رعب و وحشت، حمله به دفاتر روزنامه‌ها، تهاجم به اجتماعات دانشگاهی و هجوم به منازل چهره‌های سیاسی، همگی گویای عادی‌شدن خشونت خیابانی به‌عنوان ابزاری در خدمت حفظ قدرت بود (Gasiorowski, ۱۹۸۷, p. ۲۷۱).

نهادینه‌سازی نیروهای لمپن در ساختارهای شبه‌دولتی

با گذشت زمان، نقش لمپن‌پرولتاریا از یک ابزار تاکتیکی به عنصری ساختاری در سیاست ایران تبدیل شد. آنان در قالب گروه‌هایی چون «چماقداران سلطنت‌طلب» و در دهه‌های بعد در اشکال دیگری مانند «لباس‌شخصی‌ها» و «نیروهای خودسر»، سازماندهی شدند. این گروه‌ها ضمن برخورداری از منابع مالی و لجستیکی نهادهای امنیتی، نوعی اقتدار غیررسمی و غیرپاسخگو در عرصه عمومی ایجاد کردند که از دل ساختار سیاسی برنمی‌آمد؛ اما به‌شدت بر آن تأثیرگذار بود (بهنود، ۱۳۸۲، صص. ۱۶۱–۱۶٤).

این پدیده به شکل‌گیری نوعی «دولت موازی»[9] انجامید که در آن خشونت به‌گونه‌ای نهادینه شد که مرز میان قدرت مشروع و نامشروع، دولت و لمپن، امنیت و خشونت، درهم شکست. در این معنا، دولت نه‌تنها به ابزار لمپن‌گرایی متوسل شد؛ بلکه بخشی از خویشتن را در قالب لمپن‌سازی بازتولید کرد.

گرامشی بر نقش «طبقات میانجی» و نهادهای مدنی در انتقال مطالبات اجتماعی به ساحت سیاسی تأکید می‌ورزد؛ اما کودتای ۲۸ مرداد به سرکوب همین نهادها انجامید: احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌های فرهنگی و مطبوعات آزاد یا منحل شدند یا در کنترل دولت درآمدند. جای آن‌ها را نیروهایی گرفتند که نه نماینده مردم، بلکه عامل کنترل مردم بودند.

لمپن‌پرولتاریا که در لحظه‌ای از تاریخ به‌عنوان ابزار کنترل خیابان‌ها ظاهر شد به‌مرور نقش طبقات میانجی را از آن خود کرد؛ اما به‌جای انتقال مطالبات مردمی، آن‌ها را سرکوب کرد. این وضعیت موجب شد کانال‌های طبیعی اعتراض مسدود شود و هر نوع نارضایتی به شکلی خشونت‌آمیز و انفجاری ظهور یابد؛ پدیده‌ای که بعدها در جنبش‌های غیرسازمان‌یافته و شورش‌های خیابانی خود را نشان داد (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ص. ۲۵۷).

در سطح فرهنگی نیز تأثیرات به‌کارگیری لمپن‌ها در سیاست به‌شدت مخرب بود. جامعه‌ای که شاهد تکرار صحنه‌های چماق‌کشی، زورگویی، توهین به روشنفکران و مسخ فضای عمومی باشد به‌تدریج از هر

9. Parallel state / shadow state.

نوع مشارکت سیاسی فاصله می‌گیرد. نتیجه، گسترش سیاست‌گریزی، بی‌اعتمادی به مشارکت جمعی و روی‌آوردن به انزوا و فردگرایی است. در تحلیل گرامشی، دموکراسی بدون آگاهی و اخلاق، به ورطه لمپنیسم کشیده می‌شود. جامعه‌ای که ابزارهای عقلانی مشارکت از آن سلب شود، به دامان احساسات پوپولیستی، خرافات سیاسی و خشونت گرایش پیدا می‌کند.دقیقاً چنین وضعیتی را در ایران پس از کودتا می‌توان مشاهده کرد: جایی که لمپن نه‌فقط یک بازیگر سیاسی، بلکه الگویی روانی برای مواجهه با سیاست شد (Morton, 2007, pp. 165-168).

تحلیل تطبیقی: لمپن‌پرولتاریا در بحران‌های هژمونی جهانی

تجربه ایران در سال ۱۳۳۲ در انزوای تاریخی رخ نداد و می‌توان آن را در کنار موارد مشابه در تاریخ معاصر جهان قرار داد. در آلمان دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰، سازمان اس‌ای حزب نازی تا حد زیادی از میان بیکاران شهری، سربازان سابق جنگ جهانی اول و عناصر حاشیه‌ای اقتصاد وایمار جذب نیرو می‌کرد؛ گروهی که مورخان آن را نمونه بارز بسیج لمپن‌پرولتاریا در خدمت پروژه اقتدارگرایانه توصیف کرده‌اند (Fischer, 1995, pp. 33-38). این نیروها با اعمال خشونت خیابانی علیه احزاب چپ و اتحادیه‌های کارگری، نقشی مشابه با آنچه در تهران رخ داد ایفا کردند: تخریب فیزیکی و روانی زیرساخت‌های سازمانی نیروهای مترقی پیش از تثبیت نظم اقتدارگرا.

در شیلی نیز، در جریان کودتای ۱۹۷۳ علیه دولت سالوادور آلنده[10]، هرچند نقش اصلی بر عهده ارتش بود، اما گروه‌های راست افراطی مانند «پاتریا و لیبرتاد» (Patria y Libertad) از عناصر خرده‌بورژوازی حاشیه‌ای و باندهای خیابانی برای ایجاد بی‌ثباتی پیش از کودتا و آزار فعالان چپ استفاده کردند(Valenzuela, 1978, pp. 62-65). در هر دو نمونه، همچون مورد ایران، الگویی مشترک قابل مشاهده است: در لحظه بحران هژمونی، هنگامی که بلوک تاریخی حاکم فاقد ابزارهای مشروع کافی برای حفظ رضایت عمومی است به بسیج نیروهای فاقد پایگاه طبقاتی روشن متوسل می‌شود تا کارکردهای سرکوب و تولید رضایت کاذب را همزمان بر عهده گیرند.

این الگوی تطبیقی، فرضیه گرامشیایی مقاله را تقویت می‌کند: لمپن‌پرولتاریا نه یک استثنای ایرانی، بلکه یک سازکار عام در بازسازی هژمونی اقتدارگرا در لحظات بحران است. بااین‌حال، تفاوت‌های مهمی نیز میان این موارد وجود دارد؛ از جمله میزان مداخله مستقیم قدرت‌های خارجی که در مورد ایران، به‌واسطه اسناد افشاشده سیا، به‌طور مستند اثبات شده است (National Security Archive, 2013). در

حالی‌که در آلمان نازی این عامل خارجی نقشی نداشت و در شیلی نقشی متفاوت و کمتر مستقیم ایفا کرد. تفاوت مهم دیگر آن است که در نمونه ایرانی، بر پایه یافته‌های گولتس، عنصر لوطی‌گری بومی—با منزلت محلی و کارکرد شبه‌حمایتی معین—نقشی میانجی میان لمپن‌پرولتاریای کلاسیک و شبه‌نظامیان ایدئولوژیک آلمانی ایفا می‌کند و از این رو تعمیم ساده این سه مورد به یک الگوی واحد باید با احتیاط صورت گیرد (Gölz, 2019, p. 188).

نتیجه‌گیری

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تنها یک تغییر در ساختار سیاسی نبود؛ بلکه نقطه‌ای مهم در گسست و اختلال در روند یک پروژه ملی‌گرایانه و دموکراتیک بود که در تلاش برای نهادینه‌کردن عقلانیت سیاسی، استقلال اقتصادی و اتکای مشروع بر خواست عمومی شکل گرفته بود. این تعبیر به معنای پایان یافتن ملی‌گرایی در ایران نیست؛ بلکه به تغییر شرایط سازمان‌یابی و اثرگذاری نیروهای ملی‌گرا پس از کودتا اشاره دارد. در مقابل، آنچه در ساختار قدرت پساکودتا تقویت شد، نظمی اقتدارگرایانه بود که در آن اجبار و کنترل سیاسی نسبت به سازکارهای مشارکت و رضایت وزن بیشتری یافت. در این میان، نقش نیروهای لمپنی و حاشیه‌ای، در کنار سایر ابزارهای سیاسی و امنیتی، یکی از موضوعات قابل بررسی برای فهم این بازآرایی قدرت است. لمپن‌ها در شرایطی وارد صحنه شدند که دولت ملی مصدق می‌کوشید باتکیه‌بر قانون اساسی مشروطه، مشارکت سیاسی مردم و تقویت نهادهای مستقل، ساختار جدیدی از رابطه میان دولت و جامعه بسازد. شکست این پروژه را می‌توان شکست یا اختلال در یک امکان تاریخی و نه پایان ملی‌گرایی در ایران دانست. ورود بخشی از نیروهای حاشیه‌ای به عرصه سیاسی نیز در این مقاله نه به‌عنوان نتیجه «ناتوانی در تفکر انتقادی» بلکه در پیوند با انگیزه‌های مادی، شبکه‌های محلی، فرصت‌های سیاسی و سازمان‌دهی از سوی بازیگران قدرت بررسی می‌شود.این نیروها در برخی مقاطع می‌توانستند به ابزارهایی برای اثرگذاری خیابانی و شکل‌دهی به برداشت عمومی از رویدادها تبدیل شوند.

تأثیر این فرایند تنها محدود به آن مقطع تاریخی نبود. از پی کودتا، خشونت لمپن‌محور به‌تدریج نهادینه شد و در قالب گروه‌های فشار، لباس‌شخصی‌ها و شبه‌نظامیان خودسر به حیات خود ادامه داد. این نیروها نقش نگهبانان نظم سیاسی غیرپاسخگو را ایفا کردند و همزمان تولید فرهنگی مبتنی بر ترس، بی‌اعتمادی، ضدروشنفکری و عوام‌گرایی را گسترش دادند. به‌جای رشد سیاست مبتنی بر عقلانیت و نهادهای مدنی، فضای سیاسی ایران در دهه‌های پس از کودتا به صحنه‌ای برای نمایش قدرت نیروهای توده‌ای فاقد

مسئولیت تبدیل شد. نتیجه این روند چیزی نبود جز حذف تدریجی گفت‌وگو، کنارگذاشتن نخبگان مستقل و تداوم نوعی سیاست‌زدایی ساختاری.

در تحلیل نهایی، کودتای ۲۸ مرداد را باید لحظه تثبیت نوعی وضعیت ضدهژمونیک دانست؛ الگویی که در آن مشارکت مردمی، به‌جای آنکه منبع مشروعیت باشد، به تهدیدی برای نظم موجود تبدیل شد و به همین دلیل حذف یا مدیریت شد. لمپن‌پرولتاریا در چنین بستری نه به‌عنوان قشری فرودست، بلکه به‌مثابه نیرویی فاقد حافظه تاریخی، فاقد پیوندهای نهادی و فاقد تعهد سیاسی، به کار گرفته شد تا هم میدان را برای تخریب امکان‌های دموکراتیک آماده سازد و هم حافظ وضع موجود بماند.

بازخوانی تجربه کودتای ۲۸ مرداد با تمرکز بر نقش لمپن‌پرولتاریا، ما را با واقعیتی روشن روبه‌رو می‌سازد: هرگاه ساختارهای رسمی قدرت نتوانند رضایت عمومی را تأمین کنند، برای بقا ناچار به توسل به نیروهایی می‌شوند که گرچه از نظر ساختاری به حاشیه رانده‌شده‌اند؛ اما به‌دلیل وابستگی اقتصادی و فقدان الزامات اخلاقی – سیاسی، به ابزاری انعطاف‌پذیر برای سرکوب و تحمیق تبدیل می‌شوند. رهایی از این چرخه، نه با تکرار خطاها که تنها از مسیر بازسازی اعتماد عمومی، احیای نهادهای مستقل، تقویت فرهنگ انتقادی و تلاش برای شکل‌دادن به هژمونی اجتماعی امکان‌پذیر خواهد بود.

منابع و مآخذ

الف) منابع فارسی

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۷). *کودتا: ۲۸ مرداد، سازمان سیا و ریشه‌های روابط ایران و آمریکا در عصر جدید* (ترجمه م. فتاحی). تهران: نشر نی.
- اکبری، علی‌اکبر. (۱۳۵۲). *لمپنیسم*. تهران: سپهر.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۷). *موانع توسعه سیاسی در ایران*. تهران: نشر گام نو.
- بهنود، مسعود. (۱۳۸۲). *قصه کودتا*. تهران: نشر علم.
- طباطبایی، سیدجواد. (۱۳۸۳). *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*. تهران: نشر نگاه معاصر.
- کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۳). *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی* (ترجمه م. نفیسی و ک. عزیزی). تهران: نشر مرکز.
- لعل‌شاطری، مصطفی؛ و وکیلی، هادی. (۱۳۹۹). *نقش روسپیان شهر نو در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*. گنجینه اسناد، مجله سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

- نجاتی، غلامرضا. (۱۳٦٥). *جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- نقیب‌زاده، احمد. (۱۳۹۰). *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*. تهران: انتشارات سمت.
- زاده‌محمدی، مجتبی. (۱۳۸۵). *لومپن‌ها در سیاست عصر پهلوی*. تهران: نشر مرکز.

ب) منابع انگلیسی (English Sources)

- Abrahamian, E. (1982). *Iran Between Two Revolutions*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Abrahamian, E. (2001). *Tortured Confessions: Prisons and Public Recantations in Modern Iran*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Abrahamian, E. (2008). *A History of Modern Iran*. Cambridge: Cambridge University Press.
- BBC News. (2013, August 19). *CIA documents acknowledge its role in Iran's 1953 coup*. BBC News.
- Behrooz, M. (2000). *Rebels with a Cause: The Failure of the Left in Iran*. Syracuse, NY: Syracuse University Press.
- CNN. (2013, August 19). *In declassified document, CIA acknowledges role in 1953 Iran coup*. CNN Politics.
- Cronin, S. (2013). *The Army and the Creation of the Pahlavi State in Iran, 1910-1926*. London: I.B. Tauris.
- Della Porta, D. (1995). *Social Movements, Political Violence, and the State: A Comparative Analysis of Italy and Germany*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Encyclopaedia Iranica. (n.d.). *Jaʿfari, Šaʿbān* (H. E. Chehabi, Author). Encyclopaedia Iranica Online.
- Encyclopaedia Iranica. (n.d.). *Zur-ḵāna* (H. E. Chehabi, Author). Encyclopaedia Iranica Online.
- Fanon, F. (1963). *The Wretched of the Earth* (C. Farrington, Trans.). New York: Grove Press.
- Fischer, C. (1995). *The Rise of the Nazis*. Manchester: Manchester University Press.
- Forgacs, D. (2000). *The Antonio Gramsci Reader: Selected Writings 1916-1935*. New York: New York University Press.
- Gasiorowski, M. J. (1987). *The 1953 coup d'état in Iran*. *International Journal of Middle East Studies, 19*(3), 261-286.
- Gölz, O. (2019). *The dangerous classes and the 1953 coup in Iran: On the decline of "lutigari" masculinities*. In S. Cronin (Ed.), *Crime, Poverty and Survival in the*

Middle East and North Africa: The 'Dangerous Classes' since 1800 (pp. 177-190). London: I.B. Tauris.

- Gramsci, A. (1971). *Selections from the Prison Notebooks* (Q. Hoare & G. Nowell Smith, Eds. & Trans.). New York: International Publishers.
- Hagopian, P. (1983). *Political actors and social movements in Iran*. *Middle East Journal, 37*(1), 62-85.
- Katouzian, H. (2009). *Iran: Politics, History and Literature*. London: Routledge.
- Kinzer, S. (2003). *All the Shah's Men: An American Coup and the Roots of Middle East Terror*. Hoboken, NJ: John Wiley & Sons.
- Marx, K. (1852/1963). *The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte*. New York: International Publishers.
- Milani, A. (2008). *The Shah*. New York: Palgrave Macmillan.
- Mokhtari, F. (2016). *Iran's 1953 coup: Revisiting Mosaddeq* [Review of the book *Behind the 1953 Coup in Iran*, by A. Rahnema]. *Bustan: The Middle East Book Review, 7*(2), 113-129.
- Morton, A. D. (2007). *Unravelling Gramsci: Hegemony and Passive Revolution in the Global Political Economy*. London: Pluto Press.
- National Security Archive. (2013, August 19). *CIA confirms role in 1953 Iran coup*. The National Security Archive, George Washington University.
- Rahnema, A. (2014). *Behind the 1953 Coup in Iran: Thugs, Turncoats, Soldiers, and Spooks*. Cambridge: Cambridge University Press.
- U.S. Department of State. (2017). *Foreign Relations of the United States, 1952-1954, Iran, 1951-1954*. Washington, DC: Office of the Historian.
- Valenzuela, A. (1978). *The Breakdown of Democratic Regimes: Chile*. Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press.
- Williams, R. (1977). *Marxism and Literature*. Oxford: Oxford University Press.

The Role of the Lumpenproletariat in the Collapse of National Hegemony in Iran: A Gramscian Analysis of the 28 Mordad 1332 (1953) Coup

Zahra taheri[1*], Abdollah Taheri[2]

1. Postdoctoral Researcher in the History of Islamic Iran, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran
2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature Education, Farhangian University, Tehran, Iran

Abstract

The 28 Mordad 1332 (1953) coup was not merely a political transformation in Iran's power structure; it constituted a turning point in the country's socio-ideological history, during which the national hegemony, composed of a coalition of anti-imperialist forces, independent intellectuals, the urban middle class, and the leadership of the national government of Dr. Mohammad Mosaddegh, experienced a collapse. Drawing on Antonio Gramsci's theoretical framework, this article examines the role of the lumpenproletariat in this process of hegemonic rupture. In this study, the lumpenproletariat is theoretically defined as marginalized groups lacking a coherent position within the production process and class organization; operationally, in the context of Iran in the 1950s, it refers to groups active in informal urban networks and street activities that participated in political mobilization and street violence during the 28 Mordad events. According to Gramscian theory, this group is generally regarded as a passive or instrumental force serving counter-hegemonic forces; however, in the context of Iran's developments in the 1950s, this stratum, through structural crises, the weakening of the social base of the national government, and foreign intervention, became an organized and influential force in altering the balance of power. The research employs a historical-analytical method, drawing on archival sources, historical texts, and Gramscian conceptual frameworks.

* Email: zahra.taheri@edu.ikiu.ac.ir

Copyright© 2026. TMU Press. This open-access article is published under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License which permits Share (copy and redistribute the material in any medium or format) and Adapt (remix, transform, and build upon the material) under the Attribution-NonCommercial terms.

The analysis demonstrates that groups referred to as lumpen elements—including urban unemployed persons, local thugs, individuals associated with zurkhanehs, knife-wielding street toughs, and paramilitary groups led by figures such as Shaban Jafari—were brought into the streets in coordination with domestic security institutions and with foreign financial and logistical support. Their purpose was to create the conditions for the collapse of national hegemony through organized violence, the generation of public fear, disruption of political gatherings, attacks on independent press offices, and the creation of disorder. From a Gramscian perspective, this process can be examined in relation to a crisis of hegemony and a rupture within the social coalition supporting the national government. In this article, "dependent capitalism" refers to the structural dependence of the post-coup economy on Western capital and support, particularly in the reorganization of the oil-based economy. Nazi Germany and Chile in 1973 are included solely as limited comparative cases for examining the mobilization of street forces during hegemonic crises.

Keywords: Lumpenproletariat; Antonio Gramsci; 28 Mordad Coup; Legitimacy Crisis; Social Mobilization; Pahlavi